

آمده است دارد به مجلسی اشکال می‌کند با اینکه به نظر می‌رسد این روحیه را نباید در بچه‌ها سرکوب کرد، بالاخره ما در معالم خوانده بودیم که صحنه گذاشتن یک فرد دیگر بر روی حدیث برای ما حجت نیست، من آنچه در ذهنم بود گفتم، ایشان نباید این‌گونه به من پرخاش می‌کرد. به فرمایش مرحوم آیت‌الله بروجردی قداست بزرگان و بزرگی بزرگان به جای خود، اما هیچ وقت بزرگی بزرگان نباید مانع از فکر کردن خود ما بشود، یک بچه هم وقتی مطلبی را می‌گوید بالاخره این را باید یک جوری قانعش کرد نه اینکه کوبیدش. این دستور امام صادق (ع) است که می‌فرماید: "تواضعوا لمن تعلمونه العلم" استاد باید نسبت به شاگردش تواضع داشته باشد و به او شخصیت بدهد، علی‌ای حال مرحوم آیت‌الله سید مهدی حجازی هم آدم ملایی بود، پیدا بود به قم هم خیلی بی‌عقیده است، برای اینکه بعدها که من آمدم قم یک بار رفتم اصفهان ایشان در این اواخر برای من احترام قائل بود مرا باسواد می‌دانست چون آن وقتی که من پیش ایشان درس می‌خواندم اشکال می‌کردم ایشان گفت قم چه می‌خوانی؟ گفتم منظومه، گفت منظومه پیش کسی؟ گفتم پیش آقای خمینی، گفت منظومه؟ مگر در قم کسی هست که منظومه بلد باشد؟ پیدا بود که در نظر ایشان سطح قم پایین است، این‌گونه تبلیغات شده بود، ظاهراً ریشماش این بود که آن زمان که علمای اصفهان با حاج آقا نورالله به قم آمده بودند در قم خیلی برخورد خوبی با آنها نشده بود، حاج آقا نورالله در قم مسموم شده بود، این مسائل مثل اینکه یک خاطره سونی برای علمای اصفهان نسبت به قم ایجاد کرده بود.

روش تدریس اساتید

س: لطفاً راجع به روش تدریس اساتید برجسته حوزه علمیه اصفهان در آن زمان و تمایزی که روش آنها داشت، مثلاً خلاصه درس را قبلاً می‌گفتند یا نه، و نیز سطح فکر سیاسی اجتماعی آنان و جو سیاسی حوزه اصفهان اگر مطالبی در خاطرتان هست بفرمایید.

ج: در روش تدریس اساتید تمایز خاصی نبود، البته تفاوت‌های جزئی وجود داشت، مثلاً حاج شیخ محمد حسن که شرح لمعه می‌گفت معمولاً از روی کتاب می‌خواند و از خارج کم مطلب می‌گفت، ولی حاج شیخ محمدعلی حبیب‌آبادی مطالب را از حفظ می‌گفت و بیان او به گونه‌ای بود که اگر کسی خواب هم بود از خواب بیدار می‌شد، بقیه این‌جور نبودند، آقای حاج سید علی اصغر برزانی هم که ما پیش ایشان رسائل را شروع کردیم تقریباً بین سطح و خارج درس می‌گفت، تقریرات آقای نایینی را که آن زمان چاپ نشده بود تقریباً در درس می‌گفت و ما آن زمان تعجب می‌کردیم که این همه علم را ایشان از کجا آورده است.

اوضاع سیاسی حوزه اصفهان

در آن زمان طلبه کم بود، فشار رضاخان بر روحانیت بسیار زیاد بود، آنها را اذیت می‌کردند عمده‌هایشان را بر می‌داشتند، مسائل سیاسی در حوزه اصفهان مطرح نبود، طلبه‌ها دنبال روزنامه و این‌جور چیزها اصلاً نبودند، یک وقت یادم هست گفتند یک رادیو آورده‌اند در خیابان چهارباغ داخل یک قهوه‌خانه، آنجا افرادی می‌روند به اسم چای خوردن رادیو گوش می‌دهند، من هم یک‌شب رفتم آنجا چای یکی‌دهم‌شاهی بود یک چای خوردم که ببینم رادیو چیه؟ یک رادیو آن وسط گذاشته بودند شاید هزار نفر آمده بودند که رادیو را ببینند، ما تازه اسم رادیو را می‌شنیدیم، خواندن روزنامه هم بین مردم و طلبه‌های حوزه مرسوم نبود، مسائل سیاسی هم مطرح

نبود، اگر هم بود در سطح بعضی بزرگان مطرح بود، در محیط ما و سطح ما اینها هیچ مطرح نبود.

مساله اتحاد شکل و کشف حجاب

س: حضرت‌تعالی فرمودید که آن زمان دستگه حکومتی رضاخان اتحاد شکل را رایج کرده بود و عمامه‌ها را برمی‌داشتند حتی می‌آمدند پستوها را می‌گشتند، راجع به قضیه اتحاد شکل و البسه که منجر به کشف حجاب و رفع عمامه علما شد اگر خاطراتی دارید بفرمایید.

ج: ببله، من در اصفهان همین اندازه یادم هست که پاسبانها طلبه‌ها را اذیت می‌کردند، یک پاسبانی بود خیلی بدخو و خشن، و نمی‌دانم روی چه جهتی طلبه‌ها اسم او را گذاشته بودند "هندل میرزا"، او هم فهمیده بود که آخوندها به او می‌گویند هندل‌میرزا، از آن دور که اینها را می‌دیدم می‌گفت: "آشیخ وایسا هندل‌میرزا آمد"، این شخص عمامه خیلی‌ها را برداشت، فحش می‌داد، اذیت می‌کرد.

یک خاطره از حاج آقا رضا رفیع راجع به تغییر لباس روحانیت

یک خاطره دیگری در نظرم هست مربوط به حاج آقا رضا رفیع که گویا در مجله دنیا عکسی از او انداخته بودند با عمامه و عکس دیگری با کلاه، در آنجا حاج آقا رضا رفیع یک مقاله‌ای نوشته بود زیر این عنوان که "چرا من کلاهی شدم"، خلاصه آن مقاله این بود که من با رضاشاه در گرگان بودم و معمم بودم، رضاشاه به من گفت ما به تهران که برگشتیم بعد از بیست و چهار ساعت به طرف خوزستان می‌رویم و شما باید در این سفر همراه ما کلاهی باشی، این امر برای من خیلی گران و سخت بود که تغییر لباس بدهم، گفتم: آقای حاج مخبرالسلطنه نخست‌وزیر می‌دانند که من معمم باشم برای دولت و مقام سلطنت بهتر است، رضاخان گفت: نخیر همین است که من می‌گویم، شما بایستی کلاهی همراه ما باشی، لذا ما به تهران که برگشتیم با اکبر میرزای صارم‌الدوله رفتیم خیابان لاله‌زار یک دست کت و شلوار و پاپیون خریدیم به پانصد تومان، بعد وقتی که لباسها را پوشیدم و رفتم به دربار همین شاه فعلی محمد رضا گفت: عجب خوب این لباس به شما می‌آید، حاج آقا رضایش پر پشت و بلندی داشت، من یادم هست همین حاج آقا رضا خدمت آیت‌الله بروجردی می‌آمد پالتوی بلندی داشت یک عبا هم می‌انداخت روی دوشش با کلاه، بالاخره نوشته بود وقتی که رضاخان حرکت کرد به طرف خوزستان ما هم در رکابش بودیم به قم که رسیدیم رضاخان گفت: شنیدم که حاج شیخ عبدالکریم مریض است آقای دکتر اعلم‌الملک بروند از طرف من از ایشان عیادت و احوالپرسی کنند شما هم با او برو، آن وقت من یک قدری مشکلم بود که با کلاه خدمت حاج شیخ بروم، بالاخره رفتیم، وقتی ایشان را عیادت کردیم و برگشتیم رضاخان از دکتر پرسید: آشیخ عبدالکریم راجع به تغییر لباس آقای قائم‌مقام عکس‌العملی نشان نداد؟ دکتر گفت نه، اتفاقاً در حدود نیم‌ساعت که پیش حاج شیخ عبدالکریم بودیم از زمین و آسمان صحبت به میان آمد ولی راجع به تغییر شکل لباس حاج آقا رضا چیزی نگفت. رضاخان گفت: پس معلوم می‌شود تغییر لباس روحانیت چندان عکس‌العملی ندارد، و از خوزستان که برگشتیم دستور داد که لباس آخوندها را بردارند و تغییر شکل بدهند. قائم‌مقام این خاطره را در آن مجله نوشته بود، و من این نوشته را به مرحوم امام و آقای شریعتمداری نشان دادم و گفتم ببینید چگونه رضاخان از سکوت مرحوم حاج شیخ سواستفاده کرده است. بالاخره در زمان رضاخان برای اتحاد شکل در لباس فشار خیلی زیاد بود، البته بزرگان و آیات را گویا استثنا کرده

بودند ولی عمامه بقیه را برمی داشتند، اذیت می کردند، لباس زنها هم همین طور، من یادم هست در نجف آباد پاسبانها اذان صبح می رفتند مقابل حمام زنانه می ایستادند که وقتی زنها می خواهند بروند حمام یا بیرون می آیند روسری و چادرشان را بردارند، تا این اندازه فشار می آوردند.

ایجاد ایستگاه نواقلی بر سر راههای ورودی شهرها

یکی دیگر از کارهای رضاخان که باعث نارضایتی مردم می شد ایجاد نواقلی بر سر راههای ورودی شهرها بود، بدین شکل که هر کالایی به شهر وارد یا از شهر خارج می شد از آن مالیات می گرفتند، یک وقت این قدر سخت می گرفتند که اگر از نجف آباد با یک بقچه نان می آمدیم اصفهان همان را سر راه می گرفتند که باید برای آن مالیات بدهی، ما یک مقدار نان که از نجف آباد می آوردیم گاهی اوقات که با ماشین می آمدیم اگر پول نداشتیم بدهیم نانها را از ما می گرفتند، گاهی اوقات مجبور می شدیم از ماشین پیاده شویم و از راههای دیگر برویم که از دم دروازه و نواقلی عبور نکنیم در نجف آباد اگر می خواستیم از باغ چیزی به خانه ببریم دم نواقلی از آن مالیات می گرفتند، این یک نوع مالیاتی بود که مردم را به ستوه می آورد، معمولا آدمهای خشنی را هم برای این کار می گذاشتند، گاهی مردم را کتک می زدند و اذیت می کردند.

دو داستان عبرت آموز

دوستان که تقریبا داستانهای سیاسی هم هست به مناسبت در همین جا یاد آور می شوم چون محتمل است دیگر فرصتی مناسب پیدا نکنیم. ببینید حوزه های علمیه ما چه قم چه نجف همیشه هدف توطئه دشمنان اسلام و استعمارگران بوده است و چون می دانستند که در حقیقت حوزه ها هستند که به مردم فکر و جهت می دهند پیوسته در صدد نفوذ در آنها بوده اند، و قطعاً بدانید الان هم ایادی دارند، با اینکه ما اکنون خیال می کنیم استعمار شکست خورده اما شکست نسخورده، سبک استعمار عوض شده به قول خودشان می گویند استعمار جدید. استعمار روشهای مختلف دارد، اینها در نجف در قم همیشه ایادی داشته اند و ایادی اینها شیطنتهایی می کرده اند، و ما در عین حال که کار آخوندی و دینی مان را می کنیم بایستی توجه داشته باشیم که یک وقت آنها سر ما کلاه نگذارند، اینها بسا افرادی را می فرستادند درس طلبگی بخوانند طلبه بشوند برای اینکه رموز آخوندی را یاد بگیرند و به نفع آنها کار بکنند، من این داستانها را می گویم چون ممکن است در آینده ما یک چنین گرفتاریهایی پیدا کنیم:

۱ حاجی نوری و کتاب فصل الخطاب فی تحریف الکتاب:

آقای حاج شیخ محمدعلی گرامی از مرحوم آیت الله مرعشی نجفی داستانی را برای من نقل کرد که خیلی تکان دهنده بود، ایشان گفتند: آیت الله مرعشی یک وقت به من گفت یک داستانی برایت بگویم که هیچ جا نوشته نشده است و این داستان مهمی است. شما می دانید یکی از کتابهایی که به عالم تشیع ضربه زد کتاب "فصل الخطاب" حاجی نوری بود، (۱) در این کتاب روایات ضعیفی که راجع به تحریف کتاب (قرآن) است جمع آوری شده، با اینکه عقیده ما این است که قرآن کریم تحریف نشده است، روایات تحریف هم در کتابهای شیعه آمده هم در کتابهای اهل سنت، حتی در صحیح بخاری روایاتی هست مبنی بر تحریف کتاب، وقتی که آیات بر پیامبر اکرم (ص) نازل می شده به مناسبت آیه گاهی اوقات آن حضرت به عنوان شرح و شان نزول آیه مطلبی بیان می کردند و امکان

دارد آنها که می شنیدند خیال می کردند این هم جزو آیه است، البته این حمل به صحت آن است، منظور اینکه مرحوم حاجی نوری که این روایات را جمع کرد راه اتهام به شیعه را باز کرد و به تشیع لطمه زد. داستانی را که آیت الله مرعشی نقل کردند این است که سردار کابلی که لابد نامش را شنیده اید، از علمای بزرگ و شخصیت ملایی بود در ریاضیات و هیئت خیلی وارد بود، راجع به قبله کتاب نوشته، ترجمه انجیل برنابا هم به قلم او چاپ شده، ساکن کرمانشاه بودند و از علمای خیلی متتبع شیعه به شمار می آمدند می گفتند: من روزها می رفتم خدمت حاجی نوری شاید شاگردش بوده یا کمکش می کرده یک روز یک سید به ظاهر جلیل القدری آمد پیش حاجی نوری نشست بنا کرد با دست روی پای خود زدن و گفت خدا به جدم "علی" ظلم کرده و بسنا کرد ابراز تاسف و تائیر کردن، حاجی نوری گفت یعنی چه خدا ظلم کرده؟ گفت آخه جد من مولا امیرالمومنین این همه مصیبت دید، این همه در خانه نشست با آن سوابقی که در اسلام داشت با آن همه فداکاری، اگر خدا اسم علی را در قرآن آورده بود دیگر به این شکل حشش غصب نمی شد، به این شکل خانه نشین نمی شد، خدا به جد من ظلم کرده حاجی نوری گفت: نه خدا به جد تو ظلم نکرده، علی (ع) اسمش در قرآن آمده، این همه روایات داریم که نام علی امیرالمومنین (ع) در قرآن بوده، منتها آنان که می خواستند خلافت بکنند آمدند قرآن را تحریف کردند، گفت کجای قرآن؟ گفت در روایات هست می خواهی من برای تو آن روایات را جمع آوری کنم، بعد گفت کی؟ گفت مثلاً فردا بیا، فردا آمد پیش حاجی نوری، حاجی نوری روایاتی را جمع آوری کرده بود به او داد، او خیلی خوشحال شد و گفت باز هم هست؟ گفت بله، بالاخره حاجی نوری وقت گذاشت و روایاتی را که رجوع به تحریف قرآن است جمع آوری کرد، این سید هم می آمد اینها را می گرفت، یک نسخه از آن راهم حاجی نوری می فرستاد به تهران پیش یک کسی، این گذشت تا اینکه سردار کابلی می گوید من یک وقتی می خواستم مسافرت بکنم به خارج، رفتم به سفارت انگلیس در بغداد گذرنامه ام را ویزا کنم، دیدم یک کسی چپچپ به من نگاه می کند بعد آخر کار گفت من رامی شناسی؟ من فکر کردم یادم نیامد، گفت من آسید فلان هستم، دیدم همان سیدی است که پیش حاجی نوری آمد و الان با ریش تراشیده جزو مامورین سفارت است معلوم شد که این فرد مامور انگلیس بوده به صورت سید درآمده و حاجی نوری را تحریک کرده که چنین چیزی را گردآوری کند. اساس دین ما قرآن است، اگر بنا بشود قرآن تحریف شده باشد همه چیز فرو می ریزد، سیاست انگلیس می خواهد اختلاف درست کند و قرآن را از سندیت بپندازد. البته بعد حاجی نوری هم پشیمان شد و کسی را فرستاد به تهران که آن کتاب را چاپ نکنند، اما بعد از فوت ایشان آن کتاب چاپ شد و الان هم این کتب از مستندات مغرضان و دشمنان اسلام است، بالاخره حاجی نوری با آن قدس و تقوا یک کسی باید به صورت یک سید نزد ایشان بیاید و برای مولا امیرالمومنین (ع) اظهار تائیر کند و حاجی را تحریک کند تا یک چنین کتابی بنویسد.

۲ روضه خوانی در کنار سفارت عثمانی:

یک داستان دیگر که من آن را زیاد شنیده ام و ظاهراً مسلم است این است که در زمان حکومت عثمانی که حکومت مقتدر و مهمی بوده و انگلیسی ها می خواستند آن را متلاشی کنند و آخر هم در جنگ جهانی اول آن را متلاشی کردند، در کنار سفارت عثمانی (سفارت ترکیه) در تهران مسجدی بوده که مامورین سفارت که سنی مذهب بوده اند در آن مسجد صبحها نماز می خوانده اند، در این مسجد یک شیخی هر روز صبح روضه حضرت زهرا (س) و اینکه خلیفه دوم در را به پهلوی حضرت زهرا زد و ... می خوانده، یک کسی می گوید من گفتم اینکه این شیخ هر روز این

روضه را در اینجا می‌خواند یک چیزی باید باشد، آمدم و به او گفتم شیخنا، شما روضه دیگری بلد نیستید بخوانید هر روز صبح این روضه را می‌خوانید؟ گفت چرا، گفتم پس چرا هر روز این روضه را می‌خوانی؟ گفت من یک بانی دارم روزی پنج ریال به من می‌دهد می‌گوید این روضه را در این مسجد بخوان من هم می‌خوانم، گفتم می‌شود این بانیت را به من معرفی کنی؟ گفت بله، یک دکاندار در همین خیابان است. آن شخص می‌رود با آن دکاندار رفاقت می‌کند بعد می‌گوید شما چطور شده که هر روز در این مسجد روضه حضرت زهرا (س) می‌گویید بخوانند؟ می‌گوید یک کسی روزی دو تومان به من می‌دهد که در این مسجد روضه حضرت زهرا خوانده شود، من پانزده ریال آن را برمی‌دارم و پنج ریال را می‌دهم به این شیخ روضه بخواند، بعد تعقیب می‌کنند ببینند که بانی این روضه چه کسی است، معلوم می‌شود روزی بیست و پنج تومان از سفارت انگلیس می‌دهند که صبحها روضه حضرت زهرا (س) در این مسجد که در کنار سفارت عثمانی است خوانده شود و بازار جنگشیه و سنی هر روز گرم باشد. بالاخره باید توجه کنیم که استعمار آمریکا و انگلیس هنوز نمرده‌اند و هر روز با یک روش ممکن است سر ما کلاه بگذارند. در نوشتن و در گفتن، آقایان باید دقت کنند و به صرف اینکه کسی آمد یک چیزی گفت نباید تحریک بشوند و یک چیزی بگویند یا چیزی بنویسند، و یا اگر می‌خواهند چیزی بنویسند به شکلی بنویسند که به مبانی و به جایی لطمه نزنند یا مورد سوء استفاده قرار نگیرد.

۱ متوفای سال ۱۳۲۰ ه.ق، مدفون در نجف اشرف.



فصل دوم

قم، حوزه علمیه و آیات ثلاث

(۱۳۲۶-۱۳۲۰ه.ش)

مهاجرت مجدد به حوزه علمیه قم
شرکت در درس آیت‌الله حاج شیخ عبدالرزاق، عمامه‌گذاری قبل از فرار رضاخان
شرکت در درس آیت‌الله داماد و آیت‌الله بها الدینی و آشنایی با شهید مطهری
ازدواج و تشکیل خانواده
شرکت در درس اخلاق و منظومه آیت‌الله خمینی
روش تدریس آیت‌الله خمینی (ره)
شرکت در درس اسفار آیت‌الله خمینی
شرکت در جلسات علامه طباطبایی و چگونگی ندوین اصول فلسفه و روش رئالیسم
تحصیل شوارق نزد آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری
تدریس شرح تجرید و باب حادی عشر در علم کلام
مساله حرکت جوهری و تجرد روح
حوزه در زمان آیات ثلاث: آیت‌الله صدر، آیت‌الله حجت و آیت‌الله خوانساری
شرکت در درس آیت‌الله حجت، آیت‌الله صدر و آیت‌الله شاهرودی
شرکت در درس آیت‌الله یشربی کاشانی

مهاجرت مجدد به حوزه علمیه قم

س: چگونگی آمدن مجدد حضرتعالی به حوزه علمیه قم برای بار دوم و علت و تاریخ آن را بیان فرمایید، و بفرمایید که این مرتبه در چه مکانی مستقر شدید و هم حجره‌ایهای شما چه کسانی بودند؟

ج: دفعه اول که به قم آمدم و حدود ده‌ماه ماندم در سنه ۱۳۱۴.د.ش بود، بعد رفتم اصفهان، پنج شش سال اصفهان بودم، در اصفهان شرح‌لمعه و قوانین و قسمت زیادی از رسائل و یک مقدار از مکاسب را خواندم، آقای حاج شیخ جعفر شمس گیلانی که الان امام جمعه لنگرود است با آقای حاج آقا باقر خوانساری فرزند مرحوم آیت‌الله حاج سید محمدتقی خوانساری که الان در مسجد امام تهران پیش‌نماز است آمدند اصفهان، تصادفا آمدند حجره ما و من با آنان حسابی مانوس شدم، حاج شیخ جعفر شمس فردی خوش‌ذوق و خوش‌استعداد بود شعر هم می‌گفت، یک روز صحبت شد گفتند شما چرا اصفهان مانده‌ای؟ گفتم خوب دیگر، گفتند نه شما بیایید برویم قم، شما در قم بهتر می‌توانی درس بخوانی، در اصفهان آقای حاج آقا باقر پیش من یک مقدار "شرح‌نظام" را شروع کرده بود به خواندن و از درس من خوشش آمده بود، اصرار کرد که شما حتما باید به قم بیایید، بالاخره با تشویق این دونفر من بار دیگر به قم آمدم.

شرکت در درس آیت‌الله حاج شیخ عبدالرزاق، عمامه‌گذاری قبل از فرار رضاخان در مدرسه حاج ملاصادق حجره گرفتم، آقای حاج شیخ عبدالرزاق قلی‌نقی در همان مدرسه مکاسب درس می‌گفت، در درس ایشان شرکت کردم، عمامه هم گذاشتم یعنی عمامه سرم گذاشتند، بعد اتفاقا چند روز بعد برای همین عمامه مرا گرفتند بردند شهر یانی، یک چند ساعتی نگه داشتند، و بعد با سفارش مرحوم آیت‌الله صدر تعهدی گرفتند و گفتند برو، دو سه ماه بعد هم در شهریور ۱۳۲۰ رضاخان از ایران فرار کرد. در همان زمان ما پیش حاج شیخ عبدالرزاق درس می‌خواندیم، حاج شیخ جعفر شمس هم پیش ایشان درس مکاسب و رسائل می‌خواند، حاج شیخ عبدالرزاق مرد ملایی بود اما بیانشان کمی سنگین بود.

شرکت در درس آیت‌الله داماد و آیت‌الله بها الدینی و آشنایی با شهید مطهری بعد از مدتی آمدم به مدرسه فیضیه در آنجا یک حجره گرفتم و با مرحوم آقای حاج آقا صدر کلیاسی اصفهانی هم مباحثه شدیم، با هم درس آیت‌الله آقای داماد می‌رفتیم و مباحثه می‌کردیم، آقای داماد از اول مبحث اوامر کفایه درس می‌گفت، بعد حاج آقا صدر رفت مسافرت و من بی‌هم مباحثه شدم.

بعد تصادفا با آقای مطهری آشنا شدم، ایشان هم می‌آمد درس آقای داماد، شش‌هفت نفر بیشتر نبودیم که در درس آقای داماد شرکت می‌کردیم، ایشان یک روز گفت حاضری با هم مباحثه کنیم؟

گفتم بله، و از آن روز به بعد رفاقت ما با مرحوم شهید مطهری آغاز شد و حدود یازده سال هم مباحثه بودیم و آن قدر با هم مانوس شده بودیم که یک عده خیال می‌کردند من خراسانی هستم، افرادی هم خیال می‌کردند ایشان اصفهانی است، ایشان به اصفهان و نجف آباد می‌آمد، و اصلاً هر چه داشتیم با هم می‌خوردیم، حساب جدایی نداشتیم، یک مختصرشهریه هم که می‌دادند مال دوتایی مان بود. همراه شهید مطهری سطح کفایه و یک مقدار زیادی از مکاسب را نزد مرحوم آیت‌الله آقای داماد خواندیم. مقداری از کتاب رسائل را هم نزد آیت‌الله آقای حاج آقا رضا بها الدینی (۱) خواندیم، و درسها را با یکدیگر بحث می‌کردیم. (پیوست شماره ۲)

۱ - متوفای سال ۱۳۷۶ ه. ش، مدفون در جوار حرم مطهر حضرت معصومه (س).

ازدواج و تشکیل خانواده

من چون به تحصیل علم علاقه داشتم و با وضع بد اقتصادی که داشتیم ازدواج را مانع از تحصیل می‌پنداشتم لذا به طور کلی ذهن خود را از آن منصرف می‌کردم تا اینکه پس از آشنایی و رفاقت کامل با مرحوم شهید مطهری، برای گذراندن تعطیلی تابستان به اصفهان رفتیم و در مدرسه نسیم آورد یک حجره گرفتیم و علاوه بر بحثهای رایج حوزوی، در درس نهج البلاغه مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی شرکت می‌کردیم. یک روز مرحوم مطهری صحبت از ازدواج کرد ایشان دو سه سال از من بزرگتر بود و گفت مجرد امر غلطی است، تصمیم بگیریم برای سال تحصیلی هر دو مزدوجا وارد قم شویم، من وضع بد اقتصادی را به عنوان مانع ذکر کردم، ولی ایشان گفتند خدا رزاق است. بالاخره یک صبح جمعه در مدرسه نسیم آورد من به قرآن تفال زدم، این آیه آمد: "والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین و اجعلنا للمتقین اماما" (۱)، بعد تفال زدم که آیا مانع از تحصیل من نمی‌شود، این آیه از سوره یوسف آمد: "و کذلک یجتیبک ربک و یعلمک من تاویل الاحادیث و یتیم نعمته علیک" (۲)، تفال زدم برای موردی در اصفهان این آیه آمد: "فجعلنا عالیها سافلها" (۳) و برای مورد دیگری در نجف آباد این آیه آمد: "تلک الجنه التی نورث من عبادنا من کان تقیا" (۴) که آیها همه دلگرم‌کننده بودند. بالاخره من به طرف نجف آباد و مرحوم مطهری به طرف مشهد و هر دو به قصد ازدواج حرکت کردیم، من به قرارداد عمل کردم ولی ایشان عمل نکردند و عذرهایی ذکر کردند. من پس از تاخیری دو ماهه از سال تحصیلی با همسر به قم آمدم و با زحمت زیاد یک اطاق کوچک اجاره‌ای به ماهی سستومان با زندگی خیلی ساده بساختی تهیه نمودم اصلاً همه شهریه من در ماه چهل و پنج ریال بود. مرحوم مطهری می‌گفت تو همیشه سعی می‌کنی در اردا نقاط قم اطاق اجاره کنی، و من می‌گفتم با کمبود بودجه چاره‌ای جز این نیست، و بالاخره پس از گذشت چند سال اولین فرزندم مرحوم شهید محمد را پیدا کردم، و آن هم جریان جالبی دارد: شبی در خواب دیدم صفحه اول بیع مکاسب شیخ را مطالعه می‌کنم، یک دفعه چشم راست من از حدقه خارج شد و روی کتاب افتاد و معذک چشم من می‌بیند، بسیار تعجب کردم، و بعد معلوم شد همان ایام انعقاد نطفه آن مرحوم بوده است که مسخفی نماند تناسب خواب با کلمه "قره اعین" که در آیه شریفه بود. هنگام تولد آن مرحوم خانواده من در نجف آباد و من در بروجرد بودم و از آنجا به مشهد رفتم، پس از مراجعت به نجف آباد مواجه شدم با تولد آن مرحوم. جدای دلشتم بسیار متدینه بود ولی زمین گیر شده بود و در ایوان کنار اطاق من بود، به من گفت قدر این فرزند را بدان زیرا من در شب تولد او خواب دیدم که دور اطاق

تو که بچه در آن متولد می شد چهارده معصوم پاک (سلام الله علیهم اجمعین) حاضرند و دست به دعا برداشته اند و برای بچه و خانواده تو دعا می کنند، این بود اجمال داستان و چون نقل آن ملازم با تعریف از خود است می خواستم نقل نکنم ولی برای حفظ تاریخ و مخصوصا آیه های دلگرم کننده قرآن آن را نقل کردم. خداوند درجات مرحوم شهید مطهری و مرحوم شهید محمد را عالی فرماید.

- ۱ سوره فرقان (۲۵)، آیه ۷۴
 ۲ سوره یوسف (۱۲)، آیه ۶
 ۳ سوره حجر (۱۵)، آیه ۷۴
 ۴ سوره مریم (۱۹)، آیه ۶۳

شرکت در درس اخلاق و منظومه آیت الله خمینی

در همان زمان مرحوم آیت الله خمینی عصرهای پنجشنبه و جمعه در مدرسه فیضیه درس اخلاق می گفتند، درس اخلاق ایشان خیلی جاذبه داشت هم طلبه ها می آمدند هم غیر طلبه ها، آن وقت طلبه زیاد نبود، در آن زمان می گفتند هشتصد طلبه در حوزه قم وجود دارد، آیت الله خمینی زیر کتابخانه مدرسه فیضیه عصرهای پنجشنبه و جمعه درس اخلاق می گفتند، البته در درس اخلاق ایشان عرفان هم زیاد بود چیزهایی از کلمات خواجه عبدالله انصاری می گفتند، بیان ایشان بسیار پرجاذبه و خوب بود، از توبه و انابه و معاد مطالبی را می فرمود، تا جایی که بسیاری از افراد گریه می کردند، درس ایشان برای ما جاذبه زیادی داشت و بسیار سازنده بود و آشنایی من با آیت الله خمینی از همین جاشروع شد، من هنوز درس فلسفه ایشان نمی رفتم، ایشان درس فلسفه داشت، منظومه و اسفار می گفتند، و درس فقه و اصول نداشتند ولی درس اخلاق ایشان عمومی بود. بازاریها هم می آمدند یک عده از بازاریهای بنام که شخصیت بودند اینها هم مقید بودند که بیایند، بسیاری از وعاظ و منبریه های قم هم می آمدند، از درس ایشان خیلی خوشمان می آمد، گاهی اوقات درس اخلاق که تمام می شد من و آقای مطهری می رفتیم خدمت ایشان و اگر نظریاتی داشتیم اظهار می کردیم، مثلا یادم هست که یک وقت با ایشان صحبت کردیم که این اختلافی که در قم هست الان سستا آقا هستند که مریدهایشان با هم اختلاف دارند این چیز بدی است، اگر یک جور می شد که آیت الله بروجردی را از بروجرد دعوت می کردند می آمدند قم و ایشان زعامت حوزه را به عهده می گرفتند این اختلافات کمتر می شد، مرحوم آقای خمینی گفتند: "می ترسیم سستا چهارتا بشود."

بعد ایشان تدریس منظومه را از اول شروع کردند، من و مرحوم شهید مطهری در درس منظومه ایشان شرکت کردیم، این آخرین منظومه ایشان بود و دیگر منظومه نگفتند. شاگردهای ایشان ده تا بیست نفر می شدند، ما به صورت جدی این درس را مطالعه و مباحثه می کردیم به شکلی که یک سوم منظومه را که خوانده بودیم بعضیها که می آمدند درس، من آن قسمت هایی را که خوانده بودند برای آنان درس می گفتم، از جمله آن افراد خدا رحمتش کند مرحوم حاج سید یعقوب زنجانی بود، ایشان وقتی آمدند درس آقای خمینی، به من گفت: شما اولش را برای من بگوئید، من از اول منظومه قسمتهای زیادی را برای حاج سید یعقوب درس گفتم. ما منظومه را تا اول طبیعیات نزد آقای خمینی خواندیم، برخی افراد گفتند این بهترین منظومه ایشان بوده، یعنی خلاصه مطالب اسفار را هم می گفتند.

روش تدریس آیت‌الله خمینی (ره)

س: روش ایشان (حضرت امام) در تدریس منظومه چگونه بود؟

ج: ایشان خیلی خوش‌بین بودند و اساس مطلب را برای شاگرد بازگو می‌کردند، در مساله "الفهلویون الوجود عندهم، حقیقه ذات تشکک تعم" اصل حرف کسانی را که قائلند وجود حقیقت واحده دارای مراتب است به قدری خوب بیان کردند که ما گفتیم اصلا غیر از این نمی‌شود باشد، من گفتم حاج آقا پس اینها که این همه قائلین به وحدت وجود را تکفیر می‌کنند این که تکفیر ندارد، ایشان گفتند می‌دانی سرش چیست؟ آنها فلسفه را مطالعه می‌کنند و پیش اهلش نمی‌خوانند، اگر پیش اهلش بخوانند و از زبان اهلش بفهمند دیگر تکفیر نمی‌کنند. ایشان یک صفحه منظومه را مطلبش را اول خیلی خوب بیان می‌کردند به گونه‌ای که همه نوعا می‌فهمیدند مگر کسی که استعدادش پایین بود بیان ایشان سنگین نبود و از اصطلاحات گسیج‌کننده پرهیز می‌کردند. من یادم هست یک وقتی تابستان رفتیم اصفهان، در درس مرحوم حاج شیخ محمود مفید که از علمای اصفهان بود و فلسفه می‌گفت یک روز شرکت کردیم، دیگر فردای آن روز رفتیم برای اینکه اصطلاحهای گیج‌کننده‌ای به کار می‌برد، اما مرحوم امام مطلب را در سطحی می‌گفت که همه بفهمند.

س: یعنی ایشان خلاصه درس را اول از خارج می‌گفتند بعد به عبارت متن می‌پرداختند؟

ج: بله، مطالب درس را به طور کامل از خارج توضیح می‌دادند بعد عبارت را می‌خواندند، مثلا اگر درس پنجاه دقیقه طول می‌کشید هفت‌هشت دقیقه عبارت خواندن بود و باقی وقت مطالب خارج، که مطلب چیست و رد و ایراد آن کدام است، مطالب را هم خیلی مرتب و بادست‌بندی می‌گفتند، برعکس مرحوم آقای داماد (رحمه‌الله‌علیه) با اینکه خیلی ملاحظه می‌کردند اما گاهی اوقات اصل مطلب با اشکال قاطعی می‌شد، لذا گاهی اوقات انسان نمی‌فهمید که حالا دارند اشکال می‌کنند یا تایید می‌کنند.

س: با این حساب حضرت‌عالی منظومه را دو مرتبه خوانده‌اید؟

ج: نه، آنچه در اصفهان پیش آشیخ جواد فریدنی خواندیم قسمت کمی از منظومه بود ولی همه منظومه حکمت را تا اول طبیعیات پیش امام خواندیم و طبیعیات را نیز با مرحوم مطهری مباحثه کردیم.

شرکت در درس اسفار آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی یک درس اسفار هم می‌گفتند که هفت‌هشت نفر از بزرگان از جمله آقای حاج شیخ عبدالجواد (جبل‌عاملی خمینی شهری) و آقای حاج آقا رضا صدر و آقای حاج آقا عزالدین زنجانی که حالا مشهد است و چند نفر دیگر در آن شرکت می‌کردند، من و مرحوم مطهری به آقای خمینی گفتیم ما هم بیاییم در آن درس شرکت کنیم چون معمولا می‌بایست از ایشان اجازه گرفت، به بعضی افراد می‌گفتند نه صلاحتان نیست، آن وقت ما اجازه گرفتیم مبحث نفس اسفار و معاد جسمانی را شرکت کردیم، اسفاری که ما پیش ایشان خواندیم همین مبحث نفس بود بعد با مرحوم شهید مطهری اول اسفار را با هم مباحثه کردیم، یعنی الهیات بالمعنی الاعم اسفار را با مرحوم شهید مطهری مباحثه کردیم و پیش کسی نخواندیم، البته بعد آن را هم تدریس کردم.

س: در بین فضلا معروف است که حضرتعالی در حکمت هم صاحب نظر هستید، با این سوابقی که خودتان هم بیان فرمودید باید این طور باشد، اولاً اساتید دیگری که در حکمت و نیز علم کلام و متون علم کلامی که تحصیل فرموده‌اید اگر داشته‌اید بیان فرمایید، ثانیاً اگر به مطالب جدید و مبناهای تازه‌ای در فلسفه و حکمت اسلامی رسیده‌اید و در صورت امکان دورنمایی از تحولات فلسفه را تا آن زمان که شما به آن پرداختید بیان فرمایید.

ج: البته من ادعا ندارم که در فلسفه امتیاز خاصی دارم، همان‌گونه که عرض کردم فلسفه را من اول در اصفهان مقداری پیش آقای حاج شیخ جواد فریدنی خواندم، بعد پیش مرحوم امام منظومه و مباحث نفس اسفار را خواندم، منتها چیزی که هست فلسفه با ذوق من جور در می‌آمد، فلسفه بیشتر ذوقی و یافتنی است، البته تقریباً ده بیست صفحه شفای بوعلی سینا را هم با مرحوم مطهری نزد مرحوم علامه طباطبایی خواندیم، من این را بگویم که اساساً اگر من چیزی را یاد گرفتم با درس گفتن بوده است، من هم منظومه را چندین مرتبه درس گفتم هم‌قسمتهای زیادی از اسفار را، حتی مقسدار زیادی از اسفار را در زندان اوین درس گفتم و رفقای که بودند شرکت می‌کردند.

شرکت در جلسات علامه طباطبایی و چگونگی تدوین اصول فلسفه و روش رئالیسم
الان که مطلب به اینجا رسید بد نیست این مطلب را راجع به چگونگی تالیف کتاب "اصول فلسفه و روش رئالیسم" مرحوم علامه طباطبایی بگویم. چگونگی و ضرورت تالیف کتاب اصول فلسفه مرحوم طباطبایی این بود که یکی از آقایان آقای حاج شیخ عبدالکریم نیری پروجردی رفته بود تهران، در راه با یک دکتر مارکسیست برخورد کرده بود، آمده بود به علامه طباطبایی اظهار کرده بسود که این مارکسیستها چنین و چنان می‌گویند، و ایشان تصمیم گرفته بودند که یک چیزی در این ارتباط بنویسند و در میان جمعی برای حک و اصلاح نوشته‌هایشان را بازگو کنند، شب اول مرحوم مطهری رفته بود، شب بعد به من گفت که یک چنین جلسهای شروع شده تو هم بسیا، شب دوم من هم رفتم دیدم علامه طباطبایی یک متنی نوشته و آن را می‌خواند و آقایان هم دارند آن را می‌نویسند، در آن جلسه مرحوم آقای مطهری بود آقای حاج شیخ جعفر سبحانی بود آقای امینی بود مرحوم شهید بهشتی بود خلاصه شش هفت نفر می‌شدند، من هم قلم دست گرفتم یکمقدار نوشتم، بعد دیدم اینکه ما عبارت را بنویسیم مطلب دستمان نمی‌آید، گفتم آقا این چه کاری است که شما مطالب را بخوانید و ما بنویسیم، شما بخوانید ما روی مطالب آن بحث و گفتگو می‌کنیم بعد از روی نسخه شما استنساخ می‌کنیم، آن وقتها دستگاه تایپ و فتوکپی در اختیار نبود، یک عده گفتند نه، یک عده گفتند حرف خوبی است، بالاخره تصویب شد، مرحوم علامه یک متنی می‌نوشتند و می‌آوردند روی آن بحث می‌شد بعد بعضی آن را می‌گرفتند استنساخ می‌کردند، من استنساخ هم نکردم، گفتم بعد لابد چاپ می‌شود می‌بینیم. از آن افرادی که خیلی اشکال می‌کرد یکی من بودم یکی مرحوم آقای بهشتی مرحوم آقای مطهری همیشه این اشکال را به من داشت که چرا این قدر اشکال می‌کنی خود ایشان هر وقت می‌خواست اشکال کنند فسر می‌کرد که به قول خودش یک اشکال بکری باشد ولی من مطلبی که به ذهنم می‌آمد می‌گفتم، گاهی درست در می‌آمد و گاهی استاد جواب می‌داد، اغلب این اشکالها که در اصول فلسفه هست یا مال من است یا مرحوم شهید بهشتی، این دوره اصول فلسفه را که ایشان شبهای پنج‌شنبه و جمعه درس می‌داد من مرتب بودم و این برای ما خیلی مفید بود مخصوصاً آن گفتگوهایی که انجام می‌گرفت، البته همه آن بحثها در کتاب منعکس نشده است، و مرحوم

مطهری پاورقیهایی که نوشته‌مال بعد است، متأسفانه از آن جلسات نوار گرفته نشد، البته آن وقتها نوارگرفتن خیلی معمول نبود، اگر نوار گرفته شده بود چیزهای مفیدی بود هم اشکالاتی که می‌شد نوعاً اشکالات خوبی بود و هم جوابهای علامه خیلی جوابهای قانع‌کننده‌ای بود ولی اینها جایی منعکس نیست، البته وقتی مباحثه می‌شد ایشان می‌رفتند اجمال اشکالات و پاسخ خودشان را منعکس می‌کردند اما تمام خصوصیات آن منعکس نشده است.

تحصیل شوارق نزد آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری
 ”شوارق“ را پیش مرحوم آیت‌الله آقای حاج سیداحمد خوانساری پنج‌شنبه و جمعه‌ها می‌خواندیم، البته ایشان هم از خارج خیلی نمی‌گفتند عبارت را می‌خواند گاهی اوقات ما یک سوال می‌کردیم آن وقت ایشان با یک کلمه جواب می‌دادند، حدود یک سوم شوارق را پنج‌شنبه و جمعه‌ها پیش آیت‌الله خوانساری درس گرفتیم.

تدریس شرح تجرید و باب حادی عشر در علم کلام
 س: ضمن اینکه می‌فرمایید در علم فلسفه و کلام چه تحصیلاتی داشتید بفرمایید که مبنایتان در فلسفه بر اصالت وجود است یا بر اصالت‌ماهیت و اینکه تفاوت این دو نظریه چیست، و هر یک از این دیدگاهها چه تاثیری در مبانی عقیدتی ما نظیر معاد دارد و همچنین مساله حرکت جوهری؟
 ج: در علم کلام باب حادی عشر را با بعضیها مباحثه کردم، نصف بیشتر شرح تجرید علامه را هم در مسجد عشقعلی درس گفتم، سی‌چهل تا شاگرد داشتم، همان وقت که شرح تجرید را درس می‌گفتم به نظرم می‌آمد که اشکالات زیادی بر آن وارد است، به نظرم می‌رسید مرحوم علامه خیلی سطحی با مسائل برخورد کرده است، از بعضیها پرسیدم گفتند: مرحوم علامه (رحمه‌الله‌علیه) این شرح را در دوران نوجوانی نوشته است، روی همین جهت اشکال خور زیاد دارد. و این مساله که وجود اصیل است و حقیقت واحده دارای مراتب می‌باشد به نظر اینجانب قابل انکار نیست، البته شرح آن در اینجا نمی‌گنجد.

مساله حرکت جوهری و تجرد روح
 اما در مساله حرکت جوهری باید گفت آنچه در مساله معاد موثر است مساله تجرد روح است، مساله تجرد روح را اگر نتوانیم ثابت کنیم در معاد به اشکال برمی‌خوریم، مساله تجرد روح از مسلمانات است، روح ظاهراً همان طری که صدرالمتألهین می‌گوید ”جسمانیه الحدوث و روحانیه البقا“ است و با حرکت جوهری به مرحله تجرد می‌رسد، به این معنا که روح محصول عالی ماده است، انسان در مقام تکامل به مرحله تجرد می‌رسد، قرآن کریم هم بر این معنا دلالت دارد: ”ثم انشأناه خلقاً آخر“ (۱) همین را که از نطفه شروع شده خلق آخر قرار دادیم، به این معنا که ماده در اثر حرکت تکاملی به اولین مرحله تجرد می‌رسد، بعد مراحل تجرد را طی می‌کند تا می‌رسد به تجرد عقلانی، و مجرد که شد مجرد دیگر باقیست. این‌گونه نیست که خداوند بدن انسان را که کامل شد یک روح مجرد از یک عالمی بیاورد در این بدن قرار بدهد، اصلاً این محال است که یک موجود مستقل مجردی جداگانه بیاید با این ماده جفت بشود، قضیه جسم و جان قضیه راکب و مرکوب نیست بلکه همین ماده است که تکامل پیدا می‌کند و به اولین مرحله تجرد که رسید مراحل بعدی تجرد را

طی می‌کند، و مساله معاد هم بر همین اساس مبتنی است اما این بحث مقدماتی دارد که اینجا جسای بحث آن نیست.

س: مساله حرکت جوهری که روی آن بحث و گفتگوهایی انجام شده اگر امکان دارد مقداری راجع به چگونگی و اهمیت آن توضیحاتی بفرمایید.

ج: حرکت جوهری به این معناست که به طور کلی اعراض نموده‌های جوهرند، اعراض چیز مستقلی نیستند و این نمی‌شود که خود جوهر متحرک و متدرج نباشد اما اعراض متدرج باشند، تکامل عرض به تبع تکامل خود جوهر است، تا در ذات تدرج و تکاملی نباشد اعراض تکامل پیدا نمی‌کنند، برای اینکه اعراض وجودشان متحد با وجود جوهر است جوهر وجود جدایی ندارد، هر چه ما "نمود" آن را مشاهده می‌کنیم "بود" آن جوهر است، اگر چنانچه جوهر تدرج و تکامل نداشته باشد دگرگونی حاصل نمی‌شود، نمی‌شود وجود هر چیز سرچایش باشد و نمودش تغییر کند، سبب خودش تکامل پیدا می‌کند که رنگش و وزنش عوض می‌شود، اجمالا اعراض وجود جدایی ندارند و وجودشان از مراتب وجود جوهر است، متحد با وجود جوهر هستند، جلوه آن هستند، این یک واقعیتی است که مرحوم صدرالمتهین کشف کرده است حقیقت هم همین جور است، و اصلا اینکه یک نطفه انسان می‌شود این فقط کم و اعراضش عوض نمی‌شود بلکه صورت نوعیش عوض می‌شود، در این صورت نطفه تا برسد به مرحله انسانیت دارای یک صورت نوعیه متصله متدرجه متکامله است.

س: اکنون که فرمودید حرکت جوهری به عنوان یک واقعیت در دگرگونی پدیده‌ها نقش اصلی را دارد بفرمایید آیا از این نظریه در فلسفه تاریخ برای بررسی علل انحطاط و زوال یا رشد و تعالی تمدنها و جوامع می‌توان استفاده نمود؟

ج: این مطلبی است که باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد، اجمالا باید گفت در چنین مواردی که اراده انسانها و جو و شرایط خارجی در آن موثر است استفاده از این قانون جای تامل دارد که الان نمی‌توان به بررسی این مساله پرداخت.

۱ سوره مومنون (۲۳)، آیه ۱۴

حوزه در زمان آیات ثلاث: آیت الله صدر، آیت الله حجت و آیت الله خوانساری

س: لطفاً از سابقه آشنایی خودتان با مرحوم آیت الله بروجردی و همچنین وضع حوزه علمیه قم بعد از درگذشت مرحوم آیت الله حائری موسس حوزه علمیه قم و قبل از تشریف فرمایی آیت الله بروجردی و نیز در ارتباط با مراجع ثلاث (۱) آن عصر مطالبی بیان بفرمایید.

ج: در زمان مرحوم آیت الله حائری من قم نبودم در حدود ده ماهی آمدم قم بعد رفتم اصفهان و آن زمان که ایشان مرحوم شد من اصفهان بودم، من دوباره در سال ۱۳۲۰ آمدم قم و مراجع قم در آن زمان آیت الله صدر، آیت الله حجت و آیت الله حاج سید محمدتقی خوانساری بودند، آیت الله حاج سیداحمد خوانساری هم در کنار آنان معروف بود اما شهریه نمی‌داد، شاید گاهی مواقع اگر کسی به ایشان مراجعه می‌کرد ایشان هم به بعضیها کمک می‌کرد اما شهریه نمی‌داد، ما پنجشنبه جمعها پیش ایشان شوارق می‌خواندیم، ما سفر بودیم من و آقای حاج شیخ اسدالله نوراللهی (نجف آبادی) و آقای شیخ

علی اصغر شاهرودی می‌رفتیم در منزل ایشان شوارق می‌خواندیم، من با آیت‌الله خوانساری مانوس بودم، ایشان مرجع و مشارالینان بودند، در نماز جماعتشان خیلی از رجال و جوه می‌رفتند آنها که وسواسی بودند و جاهای دیگر به دلشان نمی‌چسبید می‌رفتند نماز حاج سیداحمد خوانساری، من و مرحوم آقای مطهری هم در نماز ایشان شرکت می‌کردیم، ایشان در همین مسجد اول بازار نماز می‌خواندند. بعد که ایشان رفتند تهران آیت‌الله داماد در آن مسجد نماز می‌خواندند و الان پسرشان آقای آسیدعلی محقق داماد در آنجا نماز می‌خوانند، بالاخره علما و فضلا معمولا نماز ایشان می‌رفتند، ولی آنان که حوزه را اداره می‌کردند و شهریه می‌دادند این سه بزرگوار بودند: آیت‌الله صدر، آیت‌الله حجت و آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری، آن وقت معروف بود که حوزه هشتصد طلبه دارد، هر یک از این آقایان در ماه پانزده قران (ریال) به هر طلبه شهریه می‌دادند، اما ثبت‌نامش یک مقدار مشکل بود، باید افراد مختلف را می‌دید تا شهریه درست می‌شد.

من یادم هست که آیت‌الله صدر یک وقت گفته بودند طلبه‌هایی که مثلا امتیاز دارند و خویند یک چیزی اضافه به آنها داده شود اما دیگران با ایشان همراهی نکردند، ایشان خودش حوزه امتحانی قرارداد و گفتند اگر کسی نمره خوب بیاورد غیر از آن پانزده قران مبلغی اضافه به او می‌دهند، یکی از ممتحنین آن حوزه آیت‌الله حاج سیداحمد زنجانی بود یکی از آنها نیز آیت‌الله خمینی بود، و خیلی هم با دقت امتحان می‌گرفتند، من رفتم امتحان دادم نمره ۱۶ به من دادند، آن وقت بنا بود که از ده به بعد هر یک نمره یک قران به شهریه اضافه کنند، بالنتیجه شهریه من از آقای صدر از پانزده قران به ۲۱ قران افزایش یافت.

هر یک از سه بزرگوار مریدهای خاصی داشتند، خودشان با هم گرم بودند جنگ و دعوا نداشتند، اما مریدها همان وقتها که ما تازه آمده بودیم قم یک اشعاری به نفع یا علیه هم ساخته بودند و این اشعار در دهان طلبه‌ها بود، مثلا راجع به مرحوم حجت می‌گفتند: "سیدنا الحجید والجلاله الله یشفیه من الکساله"، و یا... در آن زمان آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی اراکی ملازم آیت‌الله حاج سید محمدتقی خوانساری بود معروف بود که آنان هم مباحثه بوده‌اند ولی از بس به ایشان علاقه‌مند بود درس ایشان هم می‌آمد، حتی دخترش را با اینکه آقای حاج سیدمحمدتقی زن داشت به ازدواج ایشان در آورده بود.

۱ آیات ثلاث: آیت‌الله حاج سید محمدتقی خوانساری، متوفی در سال ۱۳۷۱ ه.ق، مدفون در حرم مطهر حضرت معصومه (س)، آیت‌الله حجت کوه‌کمره‌ای، متوفی در سال ۱۳۷۲ ه.ق، مدفون در مدرسه حجتیه قم، آیت‌الله سید صدرالدین صدر، متوفی در سال ۱۳۷۳ ه.ق، مدفون در حرم مطهر حضرت معصومه (س).

شرکت در درس آیت‌الله حجت، آیت‌الله صدر و آیت‌الله شاهرودی قبل از اینکه آیت‌الله آقای بروجردی به قم بیایند با مرحوم آقای مطهری می‌رفتیم درس آقای حجت، موضوع بحث "اقل و اکثر" بود، من این‌را توصیه می‌کنم به آقایان طلاب که درسها را "پیش‌مطالعه" کنند، پیش‌مطالعه خیلی موثر است که وقتی وارد جلسه درس می‌شوند با بصیرت‌وارد بشوند، من با مرحوم آقای مطهری کفایه را مباحثه می‌کردیم بعد می‌رفتیم درس مرحوم آقای حجت، آن وقت یادم هست ایشان در ساله "ملاقی و ملاقاتی" کفایه مرحوم آخوند بنا بود بحث کنند، آنجا چندتا ضمیر و کلمات مشابه دارد که درک عبارت را مشکل می‌کند، مرحوم آقای حجت فرمودند بله فردا بحث ملاقی و ملاقا هست و هر کسی فردا عبارت کفایه را صحیح

بخواند من ده تومان به او جایزه می‌دهم ده تومان آن وقت خیلی بود شهریه طلبه‌ها در ماه (از هر یک از مراجع) پانزده قران بود من و آقای مطهری هر دو عبارت را بلد بودیم با هم مباحثه کرده بودیم، آقای مطهری گفت: آقا گوش بدهید که من الان می‌خوانم، ایشان گفتند گوش کن، بسرو مطالعه کن، فردا بیابخوان مرحوم آقای حجت یکی از خصوصیات درسش این بود که یک مطلبی را که می‌خواست بگوید خیلی به آن جلوه می‌داد اگر مطلب کوچک هم بود خیلی به آن پر و بال می‌داد که طرف مرعوب می‌شد آقای مطهری گفت آقا من همین الان می‌توانم بخوانم، ایشان با اخم گفت خوب بخوان. آقای مطهری هم همان جا عبارت را خواند، آقای حجت به یک آقایی گفت ده تومان به ایشان بدهید ایشان درست خواند بالاخره همان وقت ده تومان به آقای مطهری دادند، ما حدود ده ماه در درس آقای حجت شرکت کردیم، بعد وقتی که مرحوم آقای بروجردی بعقم آمد رفتیم درس آقای بروجردی، البته قبل از آقای حجت من درس مرحوم آقای صدر را هم یک سالی شبها می‌رفتم اما خیلی مطالعه نمی‌کردم چون هنوز درس خارج برایم زود بود، این در همان اوایل و زمانی بود که تازه به قم آمده بودم و سطح می‌خواندم، حدود یکسال و نیم هم درس آیت‌الله آشپز عباسعلی شاهرودی رفتم (رحمه‌الله‌علیه) ایشان هم خیلی خوش‌بین بود، یک مطلب را که می‌گفت گویا برای اشکال کردن مطرح می‌کرد، یک حرف را که از آخوند (صاحب کفایه) نقل می‌کرد بعد می‌فرمود و "سود علیه اولاً و ثانیاً و ثالثاً" و گاهی دهپانزده اشکال می‌کرد، ایشان هر سه چهار ماه یک بار دهپانزده قران به شاگردهایش می‌داد، البته ما برای پولش نمی‌رفتیم برای درس می‌رفتیم ولی عرض کردم سطح را هنوز آن‌جور که باید مسلط نشده بودم، درسهای خارج می‌رفتیم از باب اینکه راهنما نداشتیم، و من به آقایان توصیه می‌کنم که سطح را خوب بخوانند که درس خارج درس اجتهاد است، درسی است که باید آنجا خودشان اهل نظر باشند، اتخاذ فتوا بکنند، و توصیه می‌کنم شاگردها به فکر خودشان اعتماد داشته باشند، در مسائل خودشان فکر کنند، مقلد استاد نباشند، خودشان در مساله اتخاذ نظر بکنند بعد بروند ببینند استاد چیز تازه‌ای دارد یا نه، خلاصه مساله پیش مطالعه و پیش‌مباحثه برای اینکه انسان خوب درس بخواند خیلی اثر دارد. علی‌ای حال علمایی که آن وقت حوزه را اداره می‌کردند همین سمنفر بزرگوار بودند، در کنارشان حاج سیداحمد خوانساری و آشپز عباسعلی شاهرودی و شاید بعضی دیگر هم بودند که یک درس خارج مختصری داشتند.

س: لطفاً بفرمایید شاگردان مشهور آیات ثلاث چه کسانی بودند و مردم در آن زمان از چه کسانی تقلید می‌کردند و بویژه حضرتعالی از چه کسی تقلید می‌کردید؟

ج: از شاگردان مشهور آیات ثلاث الان کسی را به یاد ندارم ولی هر کدام شاگردهایشان به صدنفر نمی‌رسید، آقای حجت شاید صدنفر شاگرد داشت، آقای صدر هفتاد هشتاد نفر و آقای حاج سید محمدتقی خوانساری هم چهل پنجاه نفر، درس خارج خوان آن زمان کم بود، در درس آقای صدر حاج آقا رضا پسر ایشان جزو مستشکلین بود، و اما مردم آن وقت معمولاً همه از آیت‌الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی (۱) تقلید می‌کردند، ولی من و آقای مطهری آن وقت حاشیه‌های مرحوم آقای بروجردی بر عروه را می‌دیدیم و به نظر می‌آمد که حاشیه‌های دقیقی است، چون به مبنای مسائل اشاره داشت و به ذهنمان می‌آمد که شاید آقای بروجردی اعلم باشد، آن وقت ما احتیاط می‌کردیم بین آسید ابوالحسن و آقای بروجردی، بعد کم‌کم اسم حاج آقا حسین قمی هم که در کربلا بود سر زبانها افتاد، علی‌ای حال این سمنفر در تقلید مشارالین بودند، از علمای قم آقای حجت کمی مقلد داشت، آقای آسید

محمدتقی هم داشت اما خیلی کم، آقای صدر را من اصلا نشنیده بودم که مقلد داشته باشد. اما کسی که در میان مردم شهرت داشت آسید ابوالحسن اصفهانی بود، آقای بروجردی هم بیشتر در بروجرد و آقای حاج آقا حسین قمی هم در کربلا مقلد داشتند، من و آقای مطهری روی این اصل در مسائل احتیاط می کردیم.

۱. متوفای سال ۱۳۶۵ ه.ق، مدفون در حرم مطهر امیرالمومنین حضرت علی (ع) در نجف اشرف.

شرکت در درس آیت الله یثربی کاشانی

س: گویا جنابعالی نزد مرحوم آیت الله آقای حاج میر سیدعلی یثربی کاشانی نیز درس خوانده‌اید، اگر خاطره‌ای از ایشان دارید بیان فرمایید.

ج: آری، مرحوم آیت الله یثربی از شاگردان خیلی خوب مرحوم آیت الله آقای حاج آقا ضیا الدین عراقی در نجف بوده‌اند، بعد از نجف به قم آمده‌اند و در زمان حیات مرحوم آیت الله حائری موسس حوزه علمیه قم یکی از مدرّسین عالی‌رتبه تم بوده‌اند، ایشان خیلی بحاث و خوش‌بیان و شاگردپرور بوده‌اند و مرحوم امام و آیت الله داماد از شاگردان خوب ایشان بوده‌اند، سپس ایشان ساکن کاشان شده بودند. پس از رحلت مرحوم آیت الله اصفهانی که مردم نوعاً در تقلید به آیت الله بروجردی مراجعه کردند اتفاقاً آیت الله بروجردی باقی ماندن بر تقلید از میت را اشکال می کردند، در همان زمان آیت الله یثربی به قم می آیند و در مساله بقا بر میت با آیت الله بروجردی بحث کرده و ایشان را به جواز بقای بر میت قانع می کنند و در این جریان مرحوم امام نیز نقش داشتند، و ضمناً درس اصول هم شروع کردند از اول مبحث برائت که جمع زیادی در درس ایشان و از جمله من و شهید مطهری حاضر می شدیم، پس از مدتی ایشان از ناحیه خانواده خود تحت فشار قرار گرفتند و به کاشان برگشتند و پس از چندی از ناحیه مرحوم آیت الله بروجردی جمعی از جمله من مامور شدیم به کاشان برویم و از ناحیه آیت الله بروجردی ایشان را به قم برگردانیم ولی بالاخره نتوانستند به قم برگردند. ایشان یکبار هم به اصفهان سفر کردند و من در اصفهان از ایشان دیدن کردم و ایشان هم به نجف آباد به عنوان بازدید تشریف آوردند و من از ایشان پذیرایی مفصلی کردم. گامی روی شوخی می گفتند: «آشیخ حسینعلی، من که نمک به حرام نیستم و سور نجف آباد را فراموش نکرده‌ام. ایشان نقل می کردند وقتسی که می خواستم از نجف به ایران بیایم استاد من مرحوم آقای حاج آقا ضیا عراقی به من گفتند: مرحوم آقای آخوند خراسانی بهترین شاگرد خود آقای حاج میر سیدعلی یزدی را به ایران فرستاد، من هم تو را که بهترین شاگرد من هستی به ایران می فرستم، اگر با ایشان برخورد کردی دوست دارم با ایشان بحث مفصلی انجام دهی. من در کاشان و ایشان در یزد و من مایوس بودم از اینکه ایشان را ببینم، تا اینکه تصادفاً شبی دیسر وقت کسی درب خانه ما را زد و من خودم در را باز کردم دیدم سید محترمی است، گفتند اجازه می فرمایید وارد شوم، گفتم بفرمایید، پس از ورود گفتند از یزد عازم تهران بودیم ماشین ما در اینجا خراب شد، رفقا در گاراژ ماندند من هم سراغ منزل عالم محل را گرفتم منزل شما را نشان دادند، گفتم جنابعالی؟ گفتند میر سید علی یزدی هستم. پس از تعارفات معمول سخن مرحوم آقای عراقی را نقل کردم و با ایشان بحث مفصلی به راه اداختم و انصافاً ایشان را خیلی قوی یافتیم. مرحوم آقای یثربی همه سیاستها و حوادث جهان را مستند به انگلیسیها می دانستند و کوچکترین حادثه را نیز به آنها نسبت می دادند، ایشان می فرمودند در زمان توده‌بازیهای ایران، دکتر یزدی معروف که از سران

حزب توده بود برای تبلیغ به کاشان آمده بود و چون پسر خاله من بسودسری هم به خانه من زد، من به او گفتم: خدا لعنت کند انگلیسیها را که این توده‌بازها را راه انداخته‌اند، او گفت ما را که بسه شوروی نسبت می‌دهند، گفتم همه این بازیها مربوط به انگلیس است، تو هم انگلیسی هستی.

فصل سوم

آیت الله العظمی بروجردی و مرجعیت عامه

(۱۳۴۰-۱۳۲۶ ه.ش)

آشنایی با آیت‌الله بروجردی
 ویژگی‌های درسی و روش تربیتی آیت‌الله بروجردی
 چگونگی ورود و اقامت آیت‌الله بروجردی در قم
 حوزه درسی آیت‌الله بروجردی و تدریس فقه و اصول
 مشکلات زندگی طلبه‌ها در آن زمان
 مسافرت‌های تبلیغی و مرارت‌های آن
 ریاست و مرجعیت عامه آیت‌الله بروجردی
 درسها و تقریرات آیت‌الله بروجردی
 تاکید آیت‌الله بروجردی بر نوشتن و تقریر درسها توسط شاگردان
 متورم شدن اصول و ضرورت تهذیب آن
 عنایت آیت‌الله بروجردی به رجال احادیث و طبقات رجال
 ابتکار آیت‌الله بروجردی در طبقات رجال احادیث
 اصول و جوامع روایی
 احیای کتب قدما توسط آیت‌الله بروجردی در حوزه
 اهتمام به گردآوری منظم احادیث شیعه (جامع احادیث الشیعه)
 همکاری با آیت‌الله ربانی شیرازی در نگاشتن پاورقی بر وسائل الشیعه
 جایگاه فلسفه در حوزه علمیه و نظریه آیت‌الله بروجردی
 رابطه آیت‌الله بروجردی و فدائیان اسلام
 تفتین علیه امام خمینی و شهید مطهری نزد آیت‌الله بروجردی
 رفتن شهید مطهری به تهران
 اقدام آیت‌الله بروجردی برای جلوگیری از اعدام فدائیان اسلام
 به رسمیت شناختن اسرائیل توسط شاه و مخالفت طلاب با آن
 تفاوت خط مشی سیاسی آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی
 یک نمونه از کمک آیت‌الله بروجردی به آیت‌الله کاشانی
 روابط اینجانب با آیت‌الله کاشانی
 منشا آشنایی و چگونگی ارتباط با آیت‌الله کاشانی
 انتخابات مجلس و پیشنهاد کاندیداتوری
 عنایت آیت‌الله بروجردی به اتحاد جهان اسلام
 حزب توده و موضع آیت‌الله بروجردی در برابر آنها
 نقش توده‌ای‌های نفتی در سقوط دولت دکتر مصدق
 نمونه‌ای دیگر از فعالیت‌های دربار به اسم حزب توده
 موضع آیت‌الله بروجردی در برابر دولت آقای مصدق و دربار
 دو خاطره از مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی
 نظریه آیت‌الله بروجردی درباره موضع آخوند خراسانی در انقلاب مشروطه
 اهتمام آیت‌الله بروجردی به اصلاحات حوزه
 مراقبت از وضعیت اخلاقی طلبه‌ها و رسیدگی به مشکلات آنان

تشکیل هیات حاکمه برای رسیدگی به تخلفات روحانیون
علل به سردی گراییدن روابط آیت‌الله خمینی و آیت‌الله بروجردی
تفتین علیه اینجانب نزد آیت‌الله بروجردی
نماینده‌گی آیت‌الله العظمی بروجردی در نجف‌آباد
ملاقات با دکتر اقبال (نخستوزیر)
کمک به زلزله زدگان لار و بوئین زهرا
اعضای بیت آیت‌الله بروجردی و نقش هر یک از آنان
توجه آیت‌الله بروجردی به فعالیتهای تبلیغی در خارج از کشور
تاسیس مسجد اعظم در قم
مبارزه جدی آیت‌الله بروجردی با مسلک ساختگی بهائیت
نخستین احضار اینجانب به خاطر مبارزه با بهائیت
همراهی سایر علما و مراجع با حکم آیت‌الله بروجردی
نقل سه خواب درباره آیت‌الله العظمی بروجردی

آشنایی با آیت‌الله بروجردی

من و آقای مطهری خیلی دلمان می‌خواست از نزدیک آیت‌الله بروجردی را ببینیم، در یک تابستان آقای مطهری با حاج آقا صدر کلباسی رفتند بروجرد سال بعد هم من رفتم، آن سال تابستان من حدود چهل روز در بروجرد ماندم و در درس آقای بروجردی شرکت می‌کردم، ایشان خارج مکاسب محرمه را می‌گفتند، موضوع درس "ولایت از قبل جائر" بود و تقریباً پنجاه‌شصت نفر همه ریش‌سفید از علما در درس ایشان شرکت می‌کردند، یک پیرمردی بود می‌گفت من پانزده سال از آقای بروجردی بزرگ‌ترم، می‌گفت من درسهایم را در اصفهان خوانده بودم و برگشتم بروجرد آقای بروجردی سیوطی می‌خواند. آن وقت این پیرمردها می‌آمدند درس آقای بروجردی خیلی به ترتیب می‌نشستند هر کس جایش معین بود، ما که یک بچه‌طلبه بودیم حق نداشتیم در ردیف علما بنشینیم ما وسط اتاق می‌نشستیم، یک اتاق بزرگ که وسطش ستون بود، این حوزه درس آیت‌الله بروجردی بود.

س: همشان اهل بروجرد بودند یا اینکه از شهرستانهای مختلف آمده بودند؟

ج: بروجرد سابقه حوزوی داشت، آخوندهای مسن در آن زیاد بودند، معلوم می‌شد آنجا جلوتر حوزه داشته و اینها بقایای حوزه سابق بودند درس آقای بروجردی دوسه نفر مستشکل داشت، یکی حاج شیخ‌علی خرم‌آبادی که شاید بهترین شاگرد آقای بروجردی بود و آقای بروجردی به او خیلی عنایت داشت، دیگری حاج شیخ بها‌الدین حجتی بروجردی بود که آقای بروجردی به ایشان هم عنایت داشت تا جایی که وقتی ایشان آمدند قم هنوز به نظرشان نمی‌آمد که در قم افرادی فاضل باشند گاهی اوقات که صحبت می‌کردند می‌فرمودند خوب است درس تقریر داشته باشد، در نجف آقای آخوند درس را که می‌گفت بعد شاگردهای خوب ایشان هر کدام یک حوزه تقریر داشتند و برای دیگران درس را تقریر می‌کردند، بعد اظهار می‌کردند که خوب است آن دو نفر از بروجرد بیایند اینجا که مثلاً درس را تقریر کنند، یک سیدی هم بود به نام آقای حاج سیداسماعیل که اشکالهای خوبی به آقای بروجردی می‌گرفت، آقای بروجردی هم برایش احترام قائل بود.

ویژگیهای درسی و روش تربیتی آیت‌الله بروجردی

ما از بیان روان و ساده آیت‌الله بروجردی خیلی خوشمان می‌آمد، درس ایشان این‌گونه بود که اولاً مطالعه کرده بود، ثانیاً یک جوری می‌گفت که طلبها بفهمند، به قول خودش می‌گفت درس نباید با عبارات گیج‌کننده همراه باشد، تکرار هم ما شا الله زیاد داشت، عبارتها را "کان‌یکون" معنا می‌کرد، خیلی معطل می‌کرد، یک مساله را گاهی روز شنبه که مطرح می‌کرد تا روز چهارشنبه به آن ور می‌رفت، مثلاً می‌دید یک نکته‌مساله مانده برای اینکه آن نکته را بگوید فردا می‌آمد آن مطلب را دوباره از سر می‌گرفت.

اگر آقایان دیده باشند در این "نهایه‌الاصول" که من از تقریرات درسی ایشان نوشته‌ام عبارت ثانیاً و ثالثاً و رابعاً همه مال ایشان است، البته آنوقت که من نهایه‌الاصول را نوشتم ابتدای کارم بود نوشتن خیلی بلد نبودم مقداری مطالب که یادمانده بود نوشتم، و به طور کلی آن وقت که آقای بروجردی آمدم در درس نوشتن در قم معمول نبود، مرحوم آیت‌الله آقای داماد اصلاً با درس نوشتن مخالف بود و می‌گفت طلبه‌ها را بی‌سواد بار می‌آورد، آقای داماد عقیده‌اش این بود که طلبه‌ها به نوشته خود اتکا می‌کنند و بی‌سواد بار می‌آیند، ولی آقای بروجردی بر نوشتن تاکید می‌کردند و لذا وقتی من چندصفحه اوایل نهایه‌الاصول را نوشته بودم و به ایشان دادم ایشان به من یک قواره پارچه قبا و بیست‌تومان جایزه داد، نسبت به افراد دیگر هم ایشان این‌گونه بود، معمول ایشان این بود که طلبه‌ها را خیلی تشویق می‌کرد، من یادمان هست همین بحث "صلوات مسافر" را که از درسهای ایشان نوشتم و چاپ شده آقای بروجردی ضمن بحث، مساله "خروج الی ما دون المسافه" را در روزهای قبیل مطرح کرده بودند، که اگر کسی در یکجا خواست ده‌روز بماند اما در نظر اوست که در این مدت به محلی که فاصله آن کمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد نظر ایشان این بود که برای یک ساعت هم که شده جایز نیست و قصد اقامه به هم می‌خورد، من این مساله را از درسهای ایشان نوشته بودم، تا اینکه تابستان شد و بعدش هم ماه رمضان و حدود چهار ماه بین درس فاصله افتاد، ایشان پس از شروع درسهای از بس به این مساله عنایت داشت و فتوای ایشان خلاف مشهور بود پس از شروع شدن درس گفتند فردا یک مساله‌ای که خیلی مهم است یعنی مساله "خروج الی ما دون المسافه" را می‌خواهم مطرح کنم آقایان مطالعه کنند، بعد از درس من به ایشان گفتم این مساله را که شما فرمودید، گفتند نه، شاید اشاره کردیم البته گاهی اشاره هم می‌کردند گفتم آقا شما فرموده‌اید من هم نوشته‌ام، گفتند گمان نمی‌کنم، گفتم آقا من نوشته‌ام فرمودند که خوب بی‌اور ببینم، من هم نوشته را خدمت ایشان بردم، تند و قلم خورده و شکسته نوشته بودم با این حال همان دفتر را بردم دادیم ایشان، شیوه نوشتن من این‌گونه بود که حرف استاد را می‌نوشتیم و خودم اگر اشکال داشتم زیر آن خط می‌کشیدم و می‌نوشتیم، فردای آن روز اتفاقاً من دیر آمدم درس، قبل از درس ایشان می‌رفتیم درس اسفار آیت‌الله خمینی، بعد از درس با خود آقای خمینی می‌آمدم درس آقای بروجردی، آقای خمینی گاهی درس را طول می‌داد یا آقای بروجردی زودتر می‌آمد و لذا گاهی دیر به درس آقای بروجردی می‌رسیدیم، بعد که آمدم دیدم طلبه‌ها می‌گویند امروز نبود آقای بروجردی برای تو خیلی معرکه کرد که: "این آقای آشیخ حسینعلی مطلب را خوب نوشته بقاعده نوشتن را خوب رعایت می‌کند، خط افقی کشیده مطالب ما را با مطالب خودش مخلوط نکرده"، بالاخره از نوشته من خیلی تعریف کرده‌بود و گفته بود پس ما این مساله را گفتم، ایشان هم نوشته حالا برویم مساله بعد، بعداً ایشان ۲۵۰ تومان روی دفتر من گذاشته بود و برای من فرستاد، آن روز ۲۵۰ تومان خیلی بود، منظور اینکه آقای بروجردی این‌جور تشویقها را داشت، نسبت به دیگران هم که درس می‌نوشتند بهمین شکل تشویق می‌کرد.

خود ایشان می‌گفتند که من در سن بیست و پنج سالگی نکاتی را از درس خارج ریاض و قوانین که در اصفهان درس می‌گفتم یادداشت کرده‌ام که حالا از آنها استفاده می‌کنم، و این حرف درستی است چون انسان وقتی که جوان است ذهنش جوال است و اگر مطالبی را که بذهنش می‌آید یادداشت کند در سنین بعد می‌تواند از آنها استفاده کند.